جمال شورجه (فیلمساز) | ابوالقاسم طالبی (فیلمساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز) | شهریار بحرانی (فیلمساز) | پرویز شیخ طادی (فیلمساز) | داود میرباقری (فیلمساز) | مرتضی شعبانی (مستندساز) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز) | فرج‌الله سلحشور (فیلمساز) | هادی محمدیان (پویانما) | مجید مجیدی (فیلمساز) | شهید آوینی (فیلمساز) | نادر طالب‌زاده (کارگردان)

داعشی‌های فرهنگی!

رضا صفری

وقتی سخن از داعش می‌شود، معمولاً به یاد سر بریدن انسان‌های بی‌گناه و انجام رفتارهای خلاف فطرت و مشمئزکننده می‌افتیم. از طرفی، عده‌ای به اشتباه، داعش را منحصر در گروه یا فرقه‌ای می‌دانند که مدتی در منطقه خاورمیانه جولان داده‌اند و از آسیا گرفته تا اروپا برای خود نیرو جمع کردند.

اما با نگاه دقیق‌تر باید گفت که داعش منحصر در گروه یا جمع مسلح تروریست و انتحاری نیست. بااندکی تأمل، داعش را در عرصه‌های دیگر از جمله عرصه هنر نیز می‌توان پیدا کرد.

داعش‌های نظامی، انسان‌ها را به راحتی ذبح می‌کردند، برخی از سلبریتی‌ها هم که به دنبال بی‌بند و باری و برداشته شدن حریم‌های اخلاقی جامعه و در حقیقت در پی ترویج زندگی وحشی و فرورفته در شهوات و شهرت خود هستند، در حال ذبح کردن فطرت انسانی و اخلاق و پاکی جامعه هستند.

داعشی‌ها زنان و دختران را بر خود حلال می‌کردند و به آنها تعرض یا تجاوز می‌کردند. از این طرف، تفکر و رفتار برخی سلبریتی‌ها هم منجر به آزادی حیوانی و برده شدن زنان و دختران جامعه و استفاده ابزاری مردان از آنها است. البته شیوه رفتاری سلبریتی‌ها بسیار شیک و اتوکشیده و با فریب دادن مردم از طریق شهرت و عرصه هنر است.

در هر صورت، برخی از این سلبریتی‌ها زندگی اجتماعی را با اتاق خواب و چهاردیواری خانه‌های خود اشتباه می‌گیرند و با بروز رفتارهای مشمئزکننده و اصرار بر بی‌غیرتی و بی‌بند و باری، در واقع خواستار یک جامعه جنسی و حیوانی هستند؛ البته ممکن است به این موضوع تصریح هم نکنند یا در ظاهر انکار هم بکنند اما تفکرات و رفتار آنها در نهایت به این‌جا ختم خواهد شد.

در حقیقت، ارتجاع و تحجر دو سر دارد، یک سر آن داعش‌های معروف هستند و یک سر آن هم داعش‌های فرهنگی؛ در هر صورت، برگشتن به عقب و زیرپا گذاشتن اخلاق و عفت، شاخ و دم ندارد.

اما از همه اینها گذشته، در روزهای اخیر هم داعش‌های وطنی در کف خیابان، جان انسان‌های بی‌گناه را گرفتند، از زنان و دختران این سرزمین به عنوان یک ابزار استفاده کردند، چادر از سر زن این مملکت کشیدند، اموال خصوصی و عمومی را به آتش کشیدند و...

در این میان، برخی داعشی‌های فرهنگی هم که در جای گرم و نرم نشسته بودند، اما نتوانستند از قافله جا بمانند و با انتشار ویدئو، استوری، نوشته و... نگران این بودند که مبادا نیروهای تأمین امنیت و پلیس کشور به همفکران آنها ضربه‌ای رسانده و با خشم با آنها رفتار کند!

نکته مهم در مورد تفاوت داعش‌های فرهنگی با داعش‌های نظامی این است که حکومت داعش‌های نظامی، هنوز پا نگرفته، با جانفشانی مدافعان حرم و جریان مقاومت در منطقه از بین رفت، اما از آن سو، اثرات رفتارهای داعش‌های فرهنگی ممکن است یک تمدن را از پای درآورد و چندین نسل را هم درگیر خود کند. بنابراین ضروری است که مسئولین با این داعش‌ها که اخیراً هم در آتش فتنه و وحشی‌گری خیابانی دمیدند، برخورد کنند.

همچنین باید توجه داشت که برای مجازات آنها، ممنوع التصویر شدن در صدا و سیما هم به تنهایی کارساز نیست. آنها نباید به همین راحتی در تئاترها و فیلم‌های سینمایی بازی کنند و یا فیلم بسازند، مجری باشند، تبلیغات در سطح شهر یا جاهای دیگر داشته باشند و...

البته ذکر این نکته نیز ضروری است که در عرصه هنر نیز از گذشته، فراوان انسان‌های متخلق، با وجدان و برخوردار از کمالات انسانی و اخلاقی داشته ایم و اکنون هم داریم؛ بنابراین روی سخن ما در این نوشتار، با هنرمندان آگاه این مرز و بوم و آراسته به فضیلت‌هایی نظیر غیرت و پاکدامنی نیست و آنها به معنای واقعی کلمه، از هنر برای تعالی و رشد جامعه بهره گرفته‌اند و خواهند گرفت.

این را گفتیم که احیاناً داعش‌های فرهنگی نگویند که در این نوشتار به هنرمندان توهین کرده‌ایم. البته ناگفته پیداست که داعش‌های فرهنگی از آنجایی که هنرشان بند بی‌عفتی، مسائل مبتذل و جنسی، بی‌غیرتی و وطن فروشی است، بنابراین کمال کج سلیقگی است که واژه بزرگ «هنرمند» را برای آنها به کار ببریم.

وقتی سلبریتی‌ها افعال معکوس را صرف می‌کنند!

آرش فهیم

«افعال معکوس» یکی از موقعیت‌های کمیک رایج در سریال «شب‌های بره» بود. یعنی افعالی که معنای آنها دقیقا برعکس خودشان است! اتفاقا کارگردان سریال «شب‌های بره» و برخی دیگر از همکارانش -که در طبقه اجتماعی و اقتصادی وی زیست می‌کنند- مدتی است که به افعال معکوس رنگ واقعیت بخشیده‌اند و مدام این نوع افعال را به کار می‌برند! یکی از این افعال معکوس که این روزها از سوی برخی سلبریتی‌ها به طور مکرر ساطع می‌شود «من در کنار مردم هستم» است که به ژست سیاسی برخی از هنرمندان و ورزشکاران کاخ نشین و اشراف‌منش تبدیل شده است!

ماجرا از این قرار است که بعضی از بازیگران، خوانندگان و فوتبالیست‌ها اخیرا و به ویژه در هنگامه فتنه، مطالبی را با کلیدواژه مشترک همراهی با مردم منتشر کردند. فارغ از هدف و جهت این کلیدواژه و اینکه به چه مناسبتی منتشر شده‌اند، همراهی این طیف از سلبریتی‌ها با «مردم» نه تنها امکان‌پذیر نیست، بلکه به یک تناقض و به قول سریال شب‌های بره، فعل معکوس تبدیل شده است! مردمی بودن هنرمند به چند عامل بستگی دارد که ازجمله زیستن در بین مردم، کار کردن برای مردم و بازنمایی مردم در آثار است. اما اغلب سلبریتی‌هایی که در بزنگاه‌های سیاسی و اجتماعی شعار مردمی بودن سر می‌دهند، هیچ یک از این ویژگی‌ها را ندارند. نمی‌توان در برج عاج نشست و دور از درد و رنج‌های اقشار زحمتکش و رنج دیده زندگی کرد و ادعای مردمی بودن داشت، نمی‌توان تعطیلات را با سفرهای لاکچری در پنگه دنیا گذراند و فقط در فضای مجازی ژست مردمی بودن گرفت، نمی‌توان به‌جای تولید محصولات فرهنگی و هنری برای عموم مردم با سلایق گوناگون فقط برای جشنواره‌های خارجی فیلم ساخت و دم از مردمی بودن زد، نمی‌توان دستمزد نجومی گرفت و چون اربابان بود و سخن از مردم راند و... خیلی نمی‌توان‌های دیگر! یکی از دلایل اتخاذ مواضع ضدملی توسط برخی از سلبریتی‌های اشرافی، همین دور بودن آنها از متن مردم و فاصله زیادشان با نظرات و تمایلات عموم است. اغلب این چهره‌های مشهور و البته متمول، واقعیت را فضای مجازی می‌پندارند و تصور می‌کنند همه مردم همان‌هایی هستند که زیر پست‌های صفحه شخصی‌شان در شبکه‌های اجتماعی پیام می‌گذارند یا اطرافشان می‌بینند. ازقضا، آن دسته از هنرمندان و ورزشکارانی که زیستی مماس با غالب مردم و قشرهای مختلف دارند، در همین آشوب‌های اخیر، نظراتی متفاوت با سلبریتی‌های مولتی میلیاردر داشتند و مواضعی در تضاد با چهره‌های دور از مردم گرفتند. چون هنرمندی که دردمند است و کنار مردم زندگی می‌کند، تصورش از «مردم» با آنکه در برج و بارو می‌زید و طرف تعاملش، سوپرسرمایه‌دارها هستند خیلی فرق می‌کند.

نگارنده قبلا در مصاحبه‌ای پیرامون بیانیه «تفنگت را زمین بگذار» گروهی از به اصطلاح سلبریتی‌ها گفته بود این یک رفتار ریاکارانه از طرف این گروه است که گرین کارت به جیب در برج عاج می‌نشینند و درباره فرو ریختن برج متروپل حرف می‌زنند؛ اگر دلسوز مردم خوزستان و قربانیان این حادثه تلخ بودند به محل حادثه می‌رفتند و در کار آوار‌برداری کمک می‌کردند؛ همان طور که نماینده ولی فقیه در خوزستان، بدون اینکه وظیفه‌ای داشته باشد با دستمزدی بگیرد، در گرمای وحشتناک آن منطقه پای کار رفت و به نجات قربانیان پرداخت. اما امضاکنندگان این بیانیه‌ها به‌جای خوزستان به جشنواره‌های غربی می‌روند و بیانیه صادر می‌کنند تا از این جشنواره‌ها دستمزد بگیرند.

این موضوع درباره وقایع اخیر نیز قابل طرح است که استفاده از کلمه «مردم» و «در کنار مردم»،توسط چهره‌های شناخته شده برخوردار از بودجه، یک رفتار ریاکارانه است و آنها نمی‌توانند دم از مطالبات مردم بزنند، چون خودشان بخشی از چرخه بی‌عدالتی و ظلم هستند. به همین دلیل هم دراصل باید می‌گفتند ما در کنار عوامل بیگانه و ایران‌ستیزها قرار داریم.

حتما بارها واکنش تند خیلی از این چهره‌های مشهور و نوکیسه را به پرداخت مالیات شنیده اید. این به اصطلاح هنرمندانی که موقع رخ داد اغتشاشات، این‌گونه خود را طرف مردم معرفی می‌کنند، چرا همواره از پرداخت مالیات برای سامان بخشی مشکلات مردم فراری هستند؟ چون آنها عرصه سینما، تئاتر، ورزش و آواز را نه محلی برای هنر یا انتقال‌اندیشه و فرهنگ که به یک بنگاه معاملاتی و محل کاسبی می‌دانند. این مسئله تبعات فرهنگی و اخلاقی دیگری را نیز در پی داشته و دارد. بعضی از بازیگرها یا کارگردان‌هایی که طی سال‌های اخیر از منابع فاسد مالی بهره برده‌اند یا برای چند دقیقه حضور در یک فیلم و سریال یا اجرا در یک برنامه تلویزیونی دستمزد میلیاردی دریافت می‌کنند، روزبه روز در حال انحطاط هستند و آثار یا نقش‌آفرینی‌شان آن طراوت و قدرت سابق را ندارد.

در نهایت نیز قرار گرفتن گروهی از بازیگران و سلبریتی‌ها در یک کاست اشرافی و دوری آنها از عموم مردم به روال کار خود آنها نیز لطمه وارد می‌کند. چون چنین افرادی با این وضعیت مالی به سختی توانایی ایفای نقش مردم عادی و برانگیختن همذات پنداری مخاطب را پیدا می‌کنند.

یکی از دلایل این دوری از مردم نزد برخی چهره‌های مشهور را در فروش فاجعه بار فیلم‌های روی پرده می‌توان دید. همین آقای «پایین بره» هیچ گاه در سینما توفیقی کسب نکرد و تنها فیلم کارگردانی شده توسط وی با برخورد سرد منتقدان و فروش پایین -در مقایسه با پروپاگاندای صورت گرفته- مواجه شد. این نشان می‌دهد که او توان برقراری ارتباط با مردم را ندارد و فقط در صداوسیما توانست خودی نشان دهد.

رفتار این طیف از سلبریتی‌های پرورده با دستمزدهای نجومی، البته به ساختارهای معیوب و ضعف مدیریت و مدیرانی که موجب قدرت گرفتن آنها شده‌اند هم بر می‌گردد. هر چند که این افراد نه در حدی هستند که بتوانند مشکلی برای کشور ایجاد کنند و نه عموم مردم به آنها توجهی دارند. بهترین برخورد و مقابله با این گروه، اجرای عدالت و تقسیم عادلانه امکانات سینمایی، فرهنگی و ورزشی کشور است. چرا که اکثر این طیف از به اصطلاح سلبریتی‌ها، برآمده از شرایط ناعادلانه هستند و به ناحق، جیب‌هایشان را پر پول و کاخ‌هایشان را بنا کرده‌اند و افراد شایسته را زیر پا گذاشته‌اند. کمک کردن به افراد شایسته و هنرمندان واقعی و دلسوز، منجر به محو شدن تدریجی طیف‌های فاسد و پادوهای مراکز سیاسی خارج از کشور از عرصه فرهنگی و سینمایی خواهد شد.

گزارشی از برنامه اخیر «جریان خاورمیانه» پرس‌تی‌وی

تلاشی برای خنثی‌سازی تبلیغات رسانه‌ای غرب علیه لبنان

مهدی امیدی

رسانه‌های غربی و عربی تلاش می‌کنند با پروپاگاندا حق ملت لبنان را با تبلیغات دروغین کتمان کنند و غارتگری رژیم صهیونیستی را درست جلوه دهند. در این شرایط پرس تی وی از طریق برنامه جریان خاورمیانه بارها این موضوع را بررسی کرده و یادآور شده است که مردم و حکومت لبنان از حق این کشور برای دستیابی به منابع زیرزمینی و دریایی خود حمایت می‌کنند و شرایط اقتصادی لبنان به ویژه بحران سوخت هم موجب شده تا مردم خواستار بهره مندی از حق کشورشان بر منابع نفت و گاز دریای مدیترانه باشند و در نتیجه حزب‌الله دارای پایگاه قوی در داخل به ویژه افکار عمومی است.

این روش روشنگری پرس تی وی راه را برای اقناع افکار عمومی جهان هموار می‌سازد و مانع از تحقق پروپاگاندای رسانه‌های همسو با صهیونیسم می‌شود.

به طور نمونه شبکه پرس تی وی در برنامه «جریان خاورمیانه» به مسئله بازگشت جنبش مقاومت اسلامی فلسطین حماس به دمشق و در قسمت دوم به مسئله احتمال درگیری میان حزب‌الله لبنان با رژیم صهیونیستی بر سر مرزهای آبی لبنان و بهره‌برداری از منابع گازطبیعی در شرق مدیترانه پرداخت.

در این برنامه مطرح شد که حماس موقعیت سیاسی و استراتژیک خود را با بازگرداندن دیدگاه مثبت کامل خود نسبت به دمشق تقویت کرد. این جنبش در بیانیه‌ای تاکید کرده است که به ایجاد و توسعه روابط مستحکم با دولت سوریه ادامه خواهد داد، با توجه به اینکه این تصمیم در خدمت ملت فلسطین و اهداف عادلانه آن است و آرمان آزادی قدس در راس آن قرار دارد.

مروه عثمان مجری برنامه «جریان خاورمیانه» برای بررسی بیشتر این موضوع با صالح ابوالعِز تحلیلگر فلسطینی ساکن کرانه غربی به گفت‌وگو پرداخت و این مفسر فلسطینی ضمن مهم دانستن این تقویت اتحاد میان بخش‌های مختلف محور مقاومت به نقش حزب‌الله لبنان در ایجاد اعتماد و برقراری روابط دوستانه میان حماس و دولت سوریه اشاره کرد.

به این موارد باید اضافه کرد که یک دهه قبل، زمانی که فتنه غربی عربی و صهیونیستی سوریه را ویران می‌کرد، موجب جدایی حماس و دولت سوریه هم شد و توانست در میان بازوهای محور مقاومت که همه با صهیونیسم دشمن هستند جدایی افکند. این روند ادامه داشت تا روزهای اخیر که حماس به دمشق بازگشت و دانست دوست واقعی ملت فلسطین همانا ایران، سوریه و حزب‌الله هستند.

آیا در شرق مدیترانه جنگ می‌شود؟

احتمال درگیری میان لبنان و رژیم صهیونیستی دومین موضوعی بود که برنامه «جریان خاورمیانه» این هفته بررسی کرد. صهیونیست‌ها تلاش می‌کنند از بحران انرژی موجود در اروپا نهایت سوءاستفاده را ببرند و با استخراج و فروش منابع گازی لبنان از جمله تاسیس سکوی بر فراز میدان گازی کاریش به هدف خود دست یابند. در حالی‌که لبنان به این منابع انرژی برای تامین نیازهای مردمش و نیز ایجاد اشتغال و درآمد نیاز دارد و با روند موجود از حق خود محروم می‌شود. به همین خاطر تلاش حزب‌الله برای پس گرفتن حق حاکمیت لبنان بر منابع زیربستر سواحل شرقی این کشور از سوی مردم این کشور حمایت می‌شود.

مروه عثمان مجری برنامه جریان خاورمیانه در گفت‌وگو «الیاس فرحات» ژنرال بازنشسته ارتش لبنان به بررسی بیشتر این اختلاف از منظر نظامی و توانایی مقاومت اسلامی لبنان در عمل به وعده‌هایش پرداخت. این کارشناس نظامی به سخن سید حسن نصرالله دبیرکل جنبش حزب‌الله لبنان مبنی بر قفل شدن موشک‌های این جنبش بر تاسیسات میدان گازی کاریش اشاره کرد و گفت آنها توانایی عمل به آنچه می‌گویند را دارند.

فرحات تاکید کرد: تل‌آویو ممکن است ریسک درگیر شدن با حزب‌الله را قبول کند ولی اگر چنین انتخابی انجام دهد باید منتظر شکست بزرگی باشد که علاوه‌بر ابعاد نظامی در سایر زمینه‌ها هم برای این رژیم خسارت بار خواهد بود.

این کارشناس با اشاره به اینکه موضع حزب‌الله دفاعی است اما رژیم صهیونیستی در موضع تجاوزکارانه قرار دارد تصریح کرد: افکار عمومی جهان و حقوق بین‌الملل به نفع حزب‌الله قرار دارد.

برنامه «جریان خاورمیانه» یادآور شد که بر اساس شواهد و قرائن موجود، حزب‌الله از تاریخ ضرب الاجلی که برای تل‌آویو تعیین کرده است و اجرای معادله کاریش و فراتر از آن عقب‌نشینی نخواهد کرد. با این حال در محافل رژیم صهیونیستی احتمال جنگ بین «تل‌آویو» و لبنان مطرح است به این دلیل که تل‌آویو علاقه‌ای به قبول حقوق دریایی لبنان ندارد.

در مجموع باید گفت که هفته‌های آینده اثبات خواهد کرد آمریکا در نقشی که خود به عنوان میانجیگر پذیرفته، آیا می‌تواند تل‌آویو را مجبور به پذیرش حق مالکیت لبنان بر آب‌های سرزمینی این کشور کند یا درگیری شدیدی در مدیترانه شرقی روی خواهد داد که در آن صورت می‌تواند برای رژیم صهیونیستی بسیار ویرانگر باشد.

به بهانه مستند «سلاخ»

افشای نوازش یک سلاخ زنان توسط پلیس انگلیس

فاطمه قاسم‌آبادی

بخش بزرگی از ارزش و اهمیتی که یک جامعه برای زنانش قائل است، مربوط می‌شود به امنیت یک زن در آن جامعه و حفاظتی که برای او به‌وجود می‌آید.

این مسئله سوای از اعتقادات مذهبی و اخلاقی، باید برای زنان در یک جامعه پیشرفته و مدرن، طبق شعارهای چنین جوامعی، وجود داشته باشد.

در کشوری مانند انگلستان، با توجه به رقابت تنگاتنگی که با دیگر همسایگان خود بر سر آزادی و حمایت از زنان دارد اما، مسئله امنیت جانی زنان در انتهای فهرست قرار دارد و پلیس انگلستان ثابت کرده است که در مواقع نیاز، می‌تواند ضد زنان باشد تا در کنارشان!

این عدم امنیت زنان و بی‌تفاوتی پلیس انگلستان، ربطی به چند سال اخیر و ماجراهایی مانند قتل فجیع «سارا اورارد» (زن جوانِ ۳۳ ساله، که توسط پلیسی ۴۸ ساله انگلیسی ربوده شد و پس از آن‌که مورد تجاوز قرار گرفت، به قتل رسید.) ندارد. دقیق‌تر اگر بخواهیم بگوییم، ماجرای این رها کردن زنان، به دست جنایت‌کاران در انگلستان، ریشه‌های قدیمی دارد.

«سلاخ» (یا در ترجمه‌های دیگر «قصاب») نام سریالی مستند است ساخته «جسی وایل» و «النا وود»، محصول سال ۲۰۲۰ کشور انگلستان. این مستند به بررسی قتل‌های سریالی دهه هفتاد میلادی در شمال انگلستان می‌پردازد. مستند سازان در مصاحبه با شاهدان، بازماندگان و محققان سعی دارند که پرده از راز این جنایت بزرگ، که حدود یک دهه ترس را بر زندگی زنان انگلیسی مسلط کرده بود، بردارند.

شروع سلاخی‌ها

داستان مستند سلاخ، در مورد تحقیق و جست و جو راجع به قاتلی سریالی است که از اواسط دهه ۷۰ میلادی و حدود سال ۷۵، قتل‌های خود را در منطقه یورکشایر انگلستان و اطرافش شروع کرد. این قاتل با روش قاتل معروف و سریالی قدیمی انگلیسی، به نام «جَک سلاخ» یا «جک قاتل» قربانیانش را انتخاب می‌کرد و می‌کشت. جک قاتل، در سال ۱۸۸۸ به سراغ زنان روسپی می‌رفت و آنها را به بدترین شکل می‌کشت و در نهایت هم هرگز دستگیر نشد و تنها چند نامه از او تا به‌حال باقی مانده است که الهام‌بخش فیلم‌ها و سریال‌های ژانر وحشت غربی شده است.

در آن زمان به خاطر فقر و شغل قربانیان و با توجه به برخی گمانه‌زنی‌ها در مورد اینکه جک قاتل جزو طبقه مرفه جامعه بوده و احتمالا جزو فرقه فراماسونرها، کسی اهمیتی نداد و درحدود یک قرن بعد هم بدل جک قاتل، سال‌ها بدون مزاحم، به قتل‌هایش ادامه داد و تا شش سال، این قاتل به خاطر بی‌تفاوتی پلیس انگلستان، که جزئیاتش را می‌آوریم، دستگیر نشد و در این میان قاتل بی‌رحم که به سلاخ یورکشایر معروف شده بود، ۱۳ زن را به شکل فجیعی به قتل رساند و ۷ زنی که از دستش قسر در رفتند هم شکایت شان به جایی نرسید....

«پیتر ویلیام ساتکلیف»، سلاخ یورکشایر، در نهایت به قول کارشناسان، کاملا اتفاقی و شانسی در سال ۸۱ میلادی و پس از شش سال جنایت، دستگیر شد.

بی‌تفاوتی پلیس و وقفه شش ساله

در مستند سلاخ، مهم‌ترین نکته‌ای که بیشتر کارشناسان، خبرنگاران و مخصوصا قربانیان رویش تاکید دارند، بی‌تفاوتی پلیس انگلستان در مورد این جنایات است.

واقعیت این‌جاست که در ابتدا پلیس به بهانه اینکه چند قربانی اول قاتل جزو زنان روسپی بودند، پرونده را جدی نگرفت و حتی وقتی اولین به اصطلاحِ رسانه‌ها، «قربانی بی‌گناه» هم جسدش پیدا شد، پلیس ترجیح داد پرونده را با همان تم قاتل زنان لاابالی ادامه بدهد...

اولین قربانی سلاخ یورکشایر زنی از طبقه بسیار فقیر بود به نام «ویلما مک کان» که مجبور بود به خاطر خرج خانه و همسری الکلی و سه فرزند قد و نیم قدش، چند شیفت کار کند و در نهایت هم به سمت کارگری جنسی رفت و جانش را از دست داد... البته قربانیان زن معمولی هم در لیست قاتل بودند که به خاطر شرایط شغلی‌شان، شب دیر از سر کار به خانه‌شان می‌رسیدند و یا سگشان را برای پیاده‌روی برده بودند که شکار شدند....عملا قاتل هر کسی را که دم دستش بوده، شکار می‌کرده، خواه کارگر جنسی و خواه زنان و دختران معمولی....

از طرف دیگر چیزی که بعد از دستگیری قاتل، باعث عصبانیت شدید مردم شد، این مطلب بود که پلیس یورکشایر غربی، پیتر ساتکلیف را بارها در منطقه ممنوعه پلیس و در زمان نامناسب دیده و دستگیر کرده بود و به رغم اینکه در طول تحقیقات ۵ ساله، پلیس، حدود ۹ بار با این قاتل، مصاحبه کرده بود، به خاطر سرسری رد شدن از مسئله، هر بار قاتل را بعد از مصاحبه رها کرده بودند و هیچ شک نکرده بودند که چرا این شخص باید مدام در منطقه ممنوعه در رفت و آمد باشد!

ناامیدی فمنیست‌ها

در قسمت‌هایی از مصاحبه‌های مستند «سلاخ»، سازنده به سراغ زنان روزنامه نگار، فعالان اجتماعی و حتی قربانیان ماجرا که خود را فمنیست می‌دانند رفته است و همه آنها بدون استثناء، عنوان کرده‌اند که احساس ناامنی و تحقیر، در آن دوران، بیشترین فشار را روی آنها آورده بود... مخصوصا ناامیدی این فمنیست‌ها زمانی شدت گرفت که در سال ۷۹ میلادی و حتی بعد از انتخاب «مارگارت تاچر» به عنوان نخست‌وزیر زن انگلستان هم، مسئله امنیت زنان، در اولویت قرار نگرفت....

این زنان همچنین عنوان می‌کردند که با هر قتل و پخش خبرش، مردان اطراف و مخصوصا همکاران‌شان، با خیال راحت و با شوخی به دنبال جزئیات و اخبار تازه جنایت سلاخ بودند و همین مطلب باعث می‌شد تا این زنان در محیط کارشان احساس کنند که در مقابل خطرات، به شدت تنها هستند و حتی برای مردان اطراف شان هم قضیه مانند یک ماجرای جذاب است نه یک نا امنی عمومی.

«تریسی براون» یکی از هفت قربانی نجات پیدا کرده از دست قاتل، عنوان کرد که وقتی در کشور به جنایت، متفاوت بوده است و این نقطه عطف ماجراست.

در ایران که به قول کشورهای غربی و طرفداران‌شان، کشور جهان سومی است، دقیقا همین شکل جنایت اتفاق افتاد و جانی ماجرا، بعدها مانند سلاخ یورکشایر، ادعا کرد که به خاطر خدا و مذهب این کار را کرده است ولی در مدت زمان کوتاهی و تقریبا ظرف یک سال، این قاتل بی‌رحم، توسط پلیس ایران دستگیر شد و ثابت شد که به هیچ وجه این فرد آن‌طور که ادعا می‌کرده، مذهبی نبوده است و مذهب تنها توجیهی برای این قاتل بوده است(با استناد به مصاحبه مهدی کاهانی مقدم، خبرنگار صفحه حوادث روزنامه قدس مشهد، مبنی بر تجاوز سعید حنایی به ده نفر از ۱۶ زن مقتول_منبع خبرگزاری فارس) البته این مطلب که به خاطر وضعیت اخلاقی زنان قربانی، هیچ کم کاری در امر دستگیری این قاتل، بر خلاف نمونه انگلیسی اش نشد، هم بسیار مهم است مخصوصا که در قانون اسلام، جان انسان، سوای از شکل رفتار و انتخاب‌هایش، محترم است و دلیلی برای بی‌تفاوتی حکومت اسلامی، در چنین مواردی نمی‌شود....

جالب است که در ایران، سعید حنایی از زمان شروع قتل‌ها ظرف یک سال به دام و بلافاصله به مرگ محکوم و اعدام شد. ولی در انگلستان، سلاخ یورکشایر، بعد از شش سال و قتل ۱۳ زن بخت‌برگشته و حمله وحشیانه به ۷ زن، به حبس ابد محکوم شد و مدت کوتاهی بعد از این هم با فریب کارشناسان، به بیمارستان روانی رفت و در نهایت در نوامبر سال ۲۰۲۰، در سن ۷۴ سالگی بر اثر بیماری Covid-۱۹ با مرگی طبیعی درگذشت.

یکی از نکات مهم در نحوه دستگیری حنایی، بررسی دقیق پلیس و پیگیری شبانه‌روزی‌اش است. زمانی که سردار اسکندر مومنی، به سمت فرمانده انتظامی خراسان منصوب شد، دستور ویژه‌ای صادر کرد. همه امکانات و نیروهای پلیس به کار گرفته شدند به گونه‌ای که ۵۰۰ تیم عملیاتی از بسیج، سپاه و نیروهای آموزش دیده نهادهای دیگر، به همراه افسران و درجه داران بخش‌های مختلف نیروهای انتظامی مانند موادمخدر، اطلاعات، مبارزه با مفاسد و... تشکیل شد و آنها هر روز، از ساعت ۱۶ تا اوایل صبح، در قالب گروه‌های دو نفره وارد صدمتری می‌شدند و هر جنبده‌ای را زیر نظر می‌گرفتند.(منبع: سایت تحلیلی خبری عصر ایران)

در نهایت هم وقتی آخرین طعمه حنایی که زنی به نام «مژگان» بود، از چنگال او می‌گریزد، یک هفته بعد از این ماجرا، مژگان، با طرح ویژه پلیس، دستگیر می‌شود. وقتی او را به پلیس مشهد انتقال می‌دهند، او با عصبانیت فریاد می‌زند:

«قاتل را رها کرده‌اید، فقط ما بدبخت‌ها را دستگیر می‌کنید؟» این جمله شک نیروها را برانگیزد...بنا بر این بلافاصله از او بازجویی می‌کنند و مژگان اطلاعات و آدرس قاتل را به ماموران می‌دهد و همین باعث دستگیری حنایی می‌شود.

بی‌کفایت اما محترم

با وجود کم کاری‌ها و احمال کاری‌های پلیس انگلستان، تا به‌حال هرگز مردم انگلیس، تحت هیچ شرایطی، حق بی‌احترامی به پلیس که مجری قانون در این کشور است را نداشته‌اند.

«رونالد گرگوری» رئیس‌پلیس وقت یورکشایر در بین سال‌های ۷۵ تا ۸۱ میلادی، بعد از بازنشستگی انگشت اتهام را به سمت دولت و بی‌کفایتی‌اش گرفت و در اقدامی غیر منتظره عنوان کرد که:

«از این ماجرا بعد از باز نشستگی پول در می‌آورم...همه چیز ارزش تبلیغاتی دارد... اگر روزنامه‌ها می‌خوان بهم پول بدن باشه قبول می‌کنم و براشون ماجرا رو میگم!»

تحقیر مجدد مردم که حالا می‌دیدند ماجرای قتل زنان و دختران‌شان به منبعی برای پول درآوردن افراد مختلف و حتی رئیس‌پلیس بی‌لیاقتی که به خاطر کم کاری‌اش این ماجرا ۶ سال طول کشید، در آمده است، در آن زمان غیرقابل توصیف بود... واضح است که این شکایات به هیچ جایی نرسید.

البته باید اضافه کرد که شکایت آن هفت نفر که توانستند از دست سلاخ یورکشایر زنده بمانند هم به جایی نرسید و پلیس به آنها گفت که در مقابل پرونده قتل، پرونده آنها اهمیتی ندارد و به جایی نمی‌رسد!

این نوع نگاه به امنیت زنان در ماجرای یک قتل سریالی در کشوری مانند انگلستان، که زمانی قلب قدرت در اروپا به حساب می‌آمد، جالب توجه است و با توجه به تاریخ پر جنایت علیه زنان در این کشور، در کنار ادعاهای آزادی و اهمیت زنان، توسط فمنیست‌های انگلیسی، مخاطبین آگاه را دچار تعجب می‌کند که در نهایت کدام طرف واقعیت را می‌گویند؟